خارج اصول

جلسه 89 \* شنبه 3/ 12/ 98

موضوع: مسأله ی ضد

­­­­­­­­­­­­­­­­­­بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله ربّ العالمین و صلّی الله علی سیّدنا محمّد و آله الطیبین الطاهرین.

لا حول و لا قوة الّا بالله العلی العظیم.

\*\*\*\*\*\*\*

کلام در «اقتضاء امر نهی از ضدّ را» بود؛ دو مسلک گفته شد: مقدّمیّت و تلازم؛ شبهه ی کعبی نیز جواب داده شد؛ این شبهه نیز مرتبط به مقدّمیّت و تلازم بود و تلازم نیز رجوع دارد به مقدّمیّت؛ به اینکه عدم یک ضدّ، مقدّمه ی ضدّ دیگر باشد؛ و بعبارة أخری این مقدّمیّت به دو صورت بیان شده است: مقدّمیّت و تلازم؛ ولی واقعیّت این دو، یک چیز است و آن عبارت است از علّیّت عدم یک ضدّ برای وجود دیگری؛ علی کلّ حال هر دو باطل است.

نکته

مسلک اوّل و دوّم مربوط به ضدّ خاص بود و از اینجا به بعد مربوط به ضدّ عام است یعنی ترک مأمور به.

مسلک سوّم(دلالت تضمنی)

توضیح

امر عبارت است از طلب شیئ با منع از ترک؛ بنابراین «ترک» جزء مدلول صیغه ی امر است پس اگر قائل شدیم که امر، مرکّب از دو چیز است(طلب و منع)، دلالت تضمّنی صیغه ی امر بر نهیِ از ضدّ عام، اثبات می شود. مسلک سوّم دو مقدّمه دارد:

اوّل(صغری): هر امری مرکّب است از دو چیز: «طلب فعل» و «منع از ترک».

دوّم(کبری): هر امر مرکبّی، دلالت بر «نهی از ترک» دارد. مثلاً «صلّ» دلالت دارد بر «لاتترک الصلاة» و این دلالت تضمّنی است؛ و بعبارتی صلّ دو جزء دارد: افعل الصلاة و لاتترک الصلاة؛ دلالت تضمّنی یعنی دلالت لفظ بر جزء ما وضع له؛ لفظی که برای یک کلّ وضع شده است اگر برای یک جزء مستقلّاٌ استعمال شود، این مجاز است و اگر تمام اجزاء را اراده کنیم، حقیقت است و دلالت لفظ بر جزء در ضمن دلالت بر کلّ، دلالت تضمنی است.

در مانحن فیه قائلین به اقتضاء، مجازگویی نمی کنند بلکه می گویند امر دو جزء دارد و بر هر دو جزء، دلالت تضمنی دارد.

ردّ این استدلال

مهمترین جواب به این استدلال، منع صغری است؛ زیرا صغری در هر قیاس استنباطی بمنزله ی موضوع است و کبری بمنزله ی حکم؛ اگر صغری باطل باشد، کبری هم بی اثر است.

صاحب کفایه می فرماید:[[1]](#footnote-1) صغری ثابت نیست زیرا امر دلالت بر وجوب دارد؛ و وجوب عبارت است از طلب بسیط و طلب مؤکّد؛ نه مرکّب از دو طلب؛ زیرا هر امری که عبارت است از طلب، از دو معنی خارج نیست: اراده ی نفسانی یا امر اعتباری؛

طبق معنای اوّل، طلب، چیزی جز عَرَض نیست و عرض در عالم خارج، بسیط است نه مرکّب؛ زیرا اعراض دارای جنس و فصل نیستند؛ جنس و فصل، مخصوص جواهر است. اراده نیز که از اعراض است، بسیط است.

و طبق معنای دوّم، طلب، چیزی جز امر اعتباری یا انتزاعی نیست و امر انتزاعی عبارت است از برداشت خارجی انسان از بعث و تحریک مولا؛ و الإعتباریات اشدّ بساطةً من الأعراض؛ اعراض در رتبه ی بعد از جواهر قرار دارند و اعتباریات در رتبه ی بعد از اعراض؛ هرچه از جوهر دور شویم به وحدت و بساطت نزدیک می شویم.

سؤال یکی از رفقا

اعتباریات با انتزاعیات فرق دارند؟

جواب استاد

بله به نظر دقیق علمی باهم فرق دارند؛ اعتباریات جنبه ی معلولی دارند و معلول یک علّت هستند؛ ولی انتزاعیات معلول چیزی نیستند و فقط با انتزاع تولید می شوند.

امر به هر دو معنی(اراده یا اعتبار) بسیط است لذا صغری باطل است. هذا اوّلاً.

ثانیاً: سلّمنا صغری ثابت باشد یعنی امر مرکّب باشد، اما انضمام مقدّمه ی دوّم برای قائلین به مسلک سوّم، فائده ندارد. زیرا این ضمیمه چیزی جز حکم عقل را اثبات نمی کند زیرا هرگاه مولا به انجام کاری امر کند، عقل می گوید: ترک آن جائز نیست یعنی تر ک آن را ترک کن. و این نهی عقلی است و اگر هم شرعی باشد، ارشادی است و این تحصیل حاصل است؛ اما منظور قائلین به اقتضاء، اثبات نهی مولوی است.

مسلک چهارم(دلالت مطابقی)

نهی از ضدّ عام، عین امر به شیئ است؛ این بیان دو معنی دارد:

1.امر به شیئ، نهی از ترک آن می باشد؛ یعنی امر به شیئ، دو عبارت دارد، که بجای هم استفاده می شوند و به یک معنا هستند: مثلاً «صلّ» و «لاتترک الصلاة»؛ همانطور که گاهی یک معنای واحد با عبارات مختلف بیان می شود.

این در روایات کاملاً مشهود است و حکایتی از مفسده در متعلّق نهی ندارد؛ یعنی نباید توهّم کرد که فعل صلاة، واجب است و ترک صلاة، حرام بطوریکه تارک صلاة، مستحقّ دو عقاب باشد: یکی بر فعل حرام و یکی بر تر ک واجب.

(پایان)

1. . الأمر الثالث [تقريب الاقتضاء التضمني و فساده‏]-(أنه قيل‏ بدلالة الأمر بالشي‏ء بالتضمن على النهي عن الضد العام بمعنى الترك حيث إنه يدل على الوجوب ال مركب من طلب الفعل و المنع عن الترك) و التحقيق أنه لا يكون الوجوب إلا طلبا بسيطا و مرتبة وحيدة أكيدة من الطلب لا مركبا من طلبين نعم في مقام تحديد تلك المرتبة و تعيينها ربما يقال الوجوب يكون عبارة من طلب الفعل مع المنع عن الترك و يتخيل منه أنه يذكر له حدا فالمنع عن الترك ليس من أجزاء الوجوب و مقوماته بل من خواصه و لوازمه بمعنى أنه لو التفت الآمر إلى الترك لما كان راضيا به لا محالة و كان يبغضه البتة. و من هنا انقدح أنه لا وجه لدعوى العينية ضرورة أن اللزوم يقتضي الاثنينية لا الاتحاد و العينية. نعم لا بأس بها بأن يكون المراد بها أنه يكون هناك طلب واحد و هو كما يكون حقيقة منسوبا إلى الوجود و بعثا إليه كذلك يصح أن ينسب إلى الترك بالعرض و المجاز و يكون زجرا و ردعا عنه فافهم. (كفاية الأصول ( طبع آل البيت )، ص: 133) [↑](#footnote-ref-1)